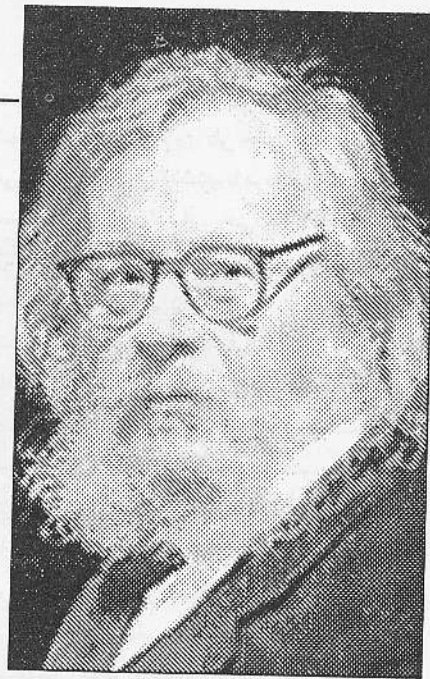


تئاتر



چند خاطره از یرژی گروتفسکی

روجا اسدی

روز چهاردهم ژانویه سال ۱۹۹۹ یرژی گروتفسکی، درگذشت و در بیست و یکم مارس همان سال دوستان و طرفداران این استاد بزرگ تئاتر در کلیسای سن مارکس St. Marks به رسم یادبود گرد آمدند. مراسم با وفار و حزن انگیز بود اما نه افسرده. در واقع یادآوری گروتفسکی با شخصیت افسانه‌یی، سحرآمیز و نبوغ درخشانش، گذشته‌ها را تداعی می‌کند و رنسانس تئاتری دهه شصت را به یاد می‌آورد. زمانی که گروتفسکی و بقیه گروه‌های تئاتر آوانگارد شکوفا شدند. کلیسایی که در آن جمع شده بودیم، با شیشه‌های رنگین، محراب ساده و دیوارهای سفید پاکیزه و نظم صندلی‌هایش بهترین مکان برای اندیشیدن به گروتفسکی بود.

فلسفه گروتفسکی رهایی‌یابندگی‌های سنتی تئاتر بود و گویی مقدر شده بود که او و گروهش می‌بایست عقیده‌های سنتی تئاتر را تغییر دهند. چه کسی می‌تواند زیبایی کارهایش را فراموش کند؛ اجراهایی چون آکروپولیس^۱ Acropolis یا همیشه شاهزاده^۲ The Constant Prince یا ریچارد چیسلاک^۳ Richard Cieslak بزرگ یا «در مکاشفه به کمک تصویر»^۴ Pocalypsis Con Figuris که شاید پیچیده‌ترین نمایشنامه گروتفسکی باشد.

مستن زیر چکیده‌یی از صحبت‌های بعضی از سخنران‌ها است:

در ساعت یک و نیم بعد از ظهر مراسم آغاز شد. بعد از لحظه‌یی سکوت، صدای گروتفسکی، رویاگونه، شنیده شد. گروتفسکی: تئاتر یک حادثه عظیم در زندگی‌ام بوده است. روش فکر کردن، چگونگی نگاه به مردم و نگرستن به زندگی را در من بهبود بخشیده، اما من تئاتر را جست‌جو نمی‌کردم. در واقع همیشه در جست‌جوی چیزی دیگر بودم اما می‌توانم بگویم زبان‌ام به وسیله تئاتر شکل داده شده است. وقتی که جوان بودم از خودم می‌پرسیدم چه شغل احتمالی می‌تواند باشد که من را قادر سازد تا خودم و دیگری را کنکاش کنم. در جست‌جوی ابعاد زندگی که ریشه در هر چیزی دارد که طبیعی، ساختاری و شهوانی است. اما در عین حال فراتر از

همه این‌ها می‌رود پس باید نوعی تعادل داشته باشد، بُعد والاتری وجود دارد که می‌تواند ما را متعالی سازد. در آن زمان می‌خواستیم در مورد هندوئیسم تحقیق کنیم بعد روی تکنیک‌های مختلف یوگا کار کنیم، پزشکی یا روان‌پزشک شوم یا هنرهای دراماتیک بخوانم و کارگردان شوم. آن زمان دوران استالینی بود و سانسور عقاید. اجراها سانسور می‌شدند اما نه تمرین‌ها. تمرین‌ها برای من مهم‌ترین مسأله بوده‌اند. در تمرین‌ها رویدادی اتفاق افتاد بین انسان بودن و انسان دیگری بودن یعنی بین بازیگر و درونش که به آن تعادل دست پیدا کردیم. به آن بُعد والاتر زندگی. این بدان معنی است که اجراها همیشه کم‌اهمیت‌تر از کار در تمرین‌ها بوده‌اند. اجراها باید بی‌عیب و نقص باشند، اما من همیشه به تمرین‌هایم

باز می‌گردم حتی پس از اجرا. چرا که تمرین‌ها برای من حادثه بزرگی بوده‌اند. در آخر این کنکاش برای انسان بودن در درون و دیگران بود که من را به سوی تئاتر هدایت کرده است که می‌توانست من را به سوی یوگا یا روان‌شناسی هم سوق دهد. وقتی که جوان بودم، پیروفسوری بود که به من خصوصی درس می‌داد بدون این‌که وجهی قبول کند. او مردی بزرگ و متخصص در هندوئیسم بود. زمانی که کار تئاتر را آغاز کردم از او برای دیدن یک اجرا دعوت کردم، اما او نپذیرفت. از او پرسیدم که چرا دعوتم را رد کرده است؟ او پاسخ داد: فرقی ندارد که اکنون چه انجام می‌دهی چرا که کار در خلوت و انزوا ماهیت پیدا خواهد کرد. حالا من خودم را در کار این زمانم می‌یابم، به دور از اجراها و کار عمومی همراه هنرمندانی که آن تعادل درونی را جست‌وجو می‌کنند. من خودم را پیدا کردم، همان‌طور که او می‌گفت: در خلوت.

MARGARET CROYDEN

صحبت درباره گروتفسکی، حالا که رفته است، همه لحظه‌های با شکوهی را که در زندگی‌مان خلق کرد را به خاطر می‌آورد و لذت می‌آفریند. و همچنین به خاطر می‌آورد هنگامی که برای اولین بار در ۱۹۶۸ گروهش را در ادینبورگ Edinburgh دیدم، جایی که آن‌ها با آکروپولیس و همیشه شاهزاده همه را مهوت کرده بودند با حضور چیسلاک بزرگ. آن‌جا در اتاق هتل، برای اولین بار گروتفسکی را بافتم. و با او مصحبه کردم و بعد در نیویورک تایمز کارش را معرفی کردم. و پس از آن دوستی متقابل طولانی‌ام با گروتفسکی و چیسلاک، در زندگی‌ام آغاز شد.

گروتفسکی را به خاطر می‌آورم، مردی که همیشه پیپ می‌کشید، تمام شب را بیدار می‌ماند و صحبت می‌کرد، می‌خندید و بذله‌گویی می‌کرد، و در مورد همه چیز کوچک یا بزرگ اندرز می‌داد، با نگاهی دوپهلو در چشمانش.

چه در سال جدید که در خانه Andre Gregory^۵ دوره جمع شده بودیم یا در سیسیل در بزرگداشتی برای پیترو بروک^۶، یا در Crillon Bar در پاریس، جایی که گروتفسکی عاشق خاویار و نوشیدن بود، یا نصف‌شب هنگام خوردن همبرگر در آپارتمان من. در همه جا او خودش بود.

او خودش را وقف تو می‌کرد، صرف‌نظر از این‌که چه حالی دارد، اگرچه در سال جدید حالش کلاً خوب نبود.

طولانی‌اش با گروتفسکی تعریف کرد. او در مورد سفرهایش با گروتفسکی گفت در مورد صحبت‌های جالب‌شان در صحرا، ساحل‌ها، حتی هنگامی که بر صخره‌های اقیانوس نشسته بودند. دوستی گرگوری و همسر مرحومش Chiquita Gregory با گروتفسکی بسیار نزدیک بود. Chiquita Pontedera شگفت‌انگیزی از کار گروتفسکی در ساخت که نشان داد گروتفسکی و شاگردش Thomas Richard چه چیزی را جست‌وجو می‌کردند. این فیلم در جاهای بسیاری، در آمریکا به خصوص اروپا نشان داده شد. و هم‌اکنون قسمتی از میراث دنیای شگفت‌انگیز گروتفسکی است.

پانویس‌ها:

۱. Margaret Croyden

۲. یژی گروتفسکی

۳. گروتفسکی در اجرای اکروپلیس، یکی از نمایشنامه‌های وسیبیتسکی، شاعر و نمایشنامه‌نویس معروف لهستانی را مبنای کار خود قرار داد و آن را با تجربیات لهستان طی جنگ جهانی دوم مرتبط ساخت و محل رویدادها را به آشویتس منتقل کرد.

۴. در سال ۱۹۹۶، همیشه شاهزاده در تئاتر ملتها در پاریس به‌نمایش درآمده و گرچه عده کمی آن را دیدند، چون گروتفسکی اصرار داشت تماشاگران محدود باشند، ولی این اثر شهرت جهانی یافت.

۵. از همکاران نزدیک گروتفسکی که از نظر بسیاری برجسته‌ترین بازیگر دنیا به حساب می‌آید و بازی‌اش در همیشه شاهزاده بهترین صورت نمایانگر روش‌های گروتفسکی است.

۶. گروتفسکی در مکاشفه به کمک تصویر هرگونه کوشش برای سازماندهی به صحنه را کنار گذاشت. بازیگران و تماشاگران، بدون هر نشان ظاهری، در سطحی برابر وارد اتاق خالی شدند که محل نمایش بود.

۷. Margaret Croyden: مصاحبه‌گر تئاتر و مقاله‌نویس New York Theater Wire است.

۸. Andre Gregory: در ۱۹۶۸ پروژه Manhattan را بنیان نهاد، یک گروه تجربی که در صحنه نمایش می‌داد. از جمله کارهایش دست‌آخر ساموئل بکت، مرغ دریایی، آنتونی چخوف، Our Late Night، Wallace Shawn و اجرای غیرمتعارف «آلیس در سرزمین عجایب».

۹. Peter Brook: از کارگردانان و پژوهشگران برجسته تئاتر در سده اخیر که پس از آنتونین آرتور، همراه با ژان لویی بارود یژی گروتفسکی در تحول و تکامل تئاتر پیشرو در نیمه دوم این قرن نقش عمده‌ای داشته است. جست‌وجوی یک زبان جهانی تئاتر، درون‌مایه عمده و همیشگی در کار پیتر بروک است.

۱۰. Julian Beck: در سال ۱۹۲۵ در نیویورک متولد شد او به همراه Judith Malina تئاتر Living Theater را در سال ۱۹۶۷ تأسیس کرد. یک در طول عمرش نمایشنامه‌های زیادی را نوشت و کارگردانی کرد.

۱۱. Joseph Chaikin: او در سال ۱۹۳۵ در بروکلین متولد شد او یکی از قدرتمندترین گروه‌های تئاتر تجربی را در آمریکا به‌اسم Opening Theater در سال ۱۹۶۲ پس از کار کردن به عنوان بازیگر در Living Theater بنیان نهاد.

۱۲. Judith Malina: او به همراه همسرش، زنده‌یاد Julian Beck، Living Theater را تأسیس کردند.

۱۳. Brodaway: مرکز تئاتر نیویورک است و تقریباً از آغاز تاریخ تئاتر در نیویورک تماشاخانه‌ها در برادوی و خیابان‌های مجاور قرار داشته‌اند. برادوی نماد تئاتر تجاری در ایالات متحده است.



یژی گروتفسکی و پیتر بروک

از دست داده‌ایم، اما چیزی گران‌بها برای همیشه در ما باقی مانده است.

۱۲. Judith Malina: Hosanna ما چنین معلمی داشته‌ایم، چنین راهنمایی و چنین دوستی در میان‌مان. و حالا چه کار خواهیم کرد؟ بدون او چه‌گونه پیش خواهیم رفت؟ و چه‌طور از آن‌چه که نشان‌مان داد، استفاده می‌کنیم؟

گروتفسکی از تئاتر کناره‌گیری کرد به‌خاطر این‌که پژوهشی اساسی و حیاتی را انجام دهد. و حالا نتیجه از آن ما شده است.

و ما چه کسانی هستیم؟ من ستاره‌های بزرگ برادوی^{۱۳} را این‌جا نمی‌بینم. همان‌طور آن‌ها ما را در میان خودشان نمی‌بینند. ولی آن‌ها از تلاش و تحقیق انقلابی او سود برده‌اند. هرچند انگیزه‌هایشان از ما و گروتفسکی بسیار دور بوده است.

اما روح‌های بزرگ‌آفریننده و بی‌پروای تئاتر متهورانه و بی‌سابقه‌ی را که ما ساختیم می‌بینیم. ما همچنان ادامه می‌دهیم.

و او از ما چه خواست؟ که ما عمیق‌تر به دورن‌مان فرو رویم قبل از این‌که سخن بگوییم. که بازیگر تنها با عمیق‌ترین حقایق درونی‌اش سخن بگوید. که ما برای آن حقیقت با ایستادگی و پایداری، کوشش کنیم. که یاد بگیریم آن را ابراز کنیم. هر لحظه آن‌را زیباتر سازیم، روان‌تر و ساده‌تر سازیم و دلپذیرتر و فریبنده‌تر. این تصور که سفر به آن دهه تاریخی منحصر بفرد محدود شده، یعنی از دست رفتن مفهوم و مقصد و سفر برای هنر دشواری است. ما باید با الهام از گروتفسکی، پیش‌برویم تا جایی که می‌توانیم همان‌طور که او کرد.

آندری گرگوری آخرین سخنران بود. او داستان‌های خشنه‌داری را از دوران دوستی

فکر کردن به زندگی گروتفسکی و آن دوران، تئاتر شگفت‌انگیز دهه ۶۰ را که او هم قسمتی از آن بود، به‌خاطر می‌آورد. بک‌ها Becks و Living Theater^{۱۱}، چایکین Chaikin و Open Theater^{۱۱}، آندره گرگوری و آلیس Alice، پیتر بروک و گروه جدید تجربی بین‌المللی‌اش و...

و جلودار آن‌ها همیشه گروتفسکی بود. هنر و فلسفه‌اش هرکسی را تحت‌تأثیر قرار می‌داد. «تئاتر بی‌چیز» او تبدیل به یک حرکت انقلابی شد که فکرها و عقیده‌های قراردادی تئاتر را به چالش کشید. در مورد شیوه او مطالعه کردند، درباره‌اش نوشتند و از آن تقلید کردند.

مردم تمرینات بدنی او را انجام دادند، آن‌ها برای شرکت در کارگاه‌های او و چیسلاک به لهستان رفتند. آن‌ها کتاب‌های زیادی در موردش انتشار دادند و او را ستایش کردند.

اگرچه کار او واقعاً قابل جرح و تعدیل نیست، با این‌حال او یک آرمان، یک راه و نشانه‌ی از تئاتر بی‌چیز را نمایان کرد. او یک افسونگر بود که می‌توانست انسان‌های زیادی را تحت‌تأثیر قرار دهد، به ویژه جوان‌ها را.

با وجود آواز و شهرت‌اش، کامیابی‌های چشمگیر و تماشایی‌اش، اجرا را یکسره رها کرد و آن‌چه را که خودش بازی دسته‌جمعی می‌نامید، شخصیت‌کاوشگرش ادامه داد.

او در Pontedera در ایتالیا ساکن شد. برای کار با گروهی کوچک و آرام و با دقت مراسم آئینی کهن، و حرکات اندام‌وار را بررسی می‌کردند. در آخر بیماری و مرگ گروتفسکی. او تلاش کرد تا کارش را نظم و ترتیب دهد. و دستاوردهایش برای رهبر گروه توماس ریچارد Thomas Richards باقی‌ماند.

اما مسئله مهم و اصلی در مورد گروتفسکی برای من که او را در سی سال شناختم، میانی انسانی کارهایش بود. و تعهدش به مجموعه‌ی اصول که هرگز نسبت به آن‌ها تردید پیدا نکرد. گروتفسکی هنرمندی بود محترم. به او احترام می‌گذارم، نه فقط به‌خاطر هنرش چرا که شخصیتی نادر بود و دوستی فداکار. باوفا مانده بود با وجود فاصله‌ی بی‌پایان ما بود.

او توانایی غریبی برای ایجاد تحول در زندگی هرکسی داشت.

ما؛ کسانی که دوست‌اش داریم، می‌دانیم که با از دست دادن او، چیزی ضروری و غیرقابل جایگزین را